

### شب نهم: روضه حضرت ابوالفضل علیه السلام

«السَّلَامُ عَلَيَّ الْعَبْدِ الصَّالِحِ الْمُطِيعِ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ وَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ.»<sup>۱</sup>

حضرت ابوالفضل علیه السلام همان طور که بسیار شنیده‌اید، به شدت با ادب و حیا بود. یکی از جلوه‌های متانت و ادب او، آن بود که هیچ‌گاه امام حسین علیه السلام را «برادر» خطاب نمی‌کرد؛ بلکه همیشه با لفظ «مولای من» با امامش سخن می‌گفت. روز عاشورا نیز در لحظات آخر به خدمت امام حسین علیه السلام آمد و اجازه خواست تا به میدان برود. ابا عبدالله به او فرمود: آبی برای کودکان تشنه بیاور! ابوالفضل امر مولایش را امثال کرد. مشکی برداشت و به سوی شریعه رفت. محافظان فراوان و مسلح شریعه را دور کرد و خود را به آب رساند. عباس، جنگ کرده است. هوا به شدت گرم است. از صبح و شاید از شب قبل، آب ننوشیده است.

۱. ابن قولویه، کامل الزیارات، ص ۲۵۷.

لب‌های او خشک و تشنه است. وارد آب که شد، دید که آب موج می‌زند؛ دستی زیر آب برد.

کفی از آب آورد چون به نزدیک دهان

عکس شش‌ماهه در آن آب تماشا می‌کرد

ناگهان به خود گفت: تو می‌خواهی آب بنوشی و فرزند فاطمه اطهر علیها السلام تشنه باشد!

ای عباس! تو می‌خواهی آب بنوشی و کودکان امام حسین علیه السلام تشنه باشند! آب را ننوشید و با مشک پُر از آب از شریعه بیرون آمد.<sup>۱</sup>

تلاش کرد تا آب را به خیمه‌های مطهر برادر برساند. دشمنان بی‌رحم او را محاصره کردند و دستان او را قطع کردند.

وَاللّٰهِ اِنْ قَطَعْتُمْ يَمِيْنِيْ

اِنَّى اُحَامِيْ اَبَدًا عَن دِيْنِيْ

وَ عَن اِمَامٍ صَادِقٍ اَلْيَقِيْنَ

نَجَلِ النَّبِيِّ الطَّاهِرِ الْاَمِيْنِ<sup>۲</sup>

لحظاتی بعد دید تیرها به مشک خورده است. آبی در مشک نیست. دست‌هایش بریده است و نمی‌تواند بجنگد. یکی از تیرها به چشم مبارکش خورد. وقتی با گریز آهنبین به سر مقدسش کوبیدند، دیگر نتوانست روی اسب بماند. من نمی‌دانم چگونه روی زمین آمد؟ او که دست در بدن نداشت. شنیده شده که این روضه را امام زمان علیه السلام برای عمویش عباس خوانده است. فرمود: عموی من که

۱. شیخ عباس قمی، منتهی‌الآمال، ص ۵۲۷.

۲. علامه مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۴۰.

دست در بدن نداشت تا محافظ قرار دهد؛ با صورت روی زمین کربلا افتاد...<sup>۱</sup>  
 اینجا بود که امام حسین علیه السلام را «برادر» خطاب کرد؛ صدا زد: «يَا أَخَا أَدْرِكُ أَخَا!»  
 اباعبدالله زمانی به برادرش رسید که عباس روی خاک افتاده بود. بدنش پُر از تیر  
 بود و دستانش را قطع کرده بودند و سر مبارکش را با عمود آهنین شکسته بودند.  
 دیده وا کن که طبیعت سر بالین آمد

دیده بگشا که حسین با دل خونین آمد

دیده بر هم منه ای سرو به خون غلتیده

تا نگویند حسین داغ برادر دیده

امام حسین علیه السلام صدا زد: «الآن انكسر ظهري و قلت حيلتي»<sup>۲</sup> الآن پشتم شکست  
 و راه چاره ام کم شد. «تا دیشب کودکان من آرام می خوابیدند؛ ولی از امروز دیگر  
 آرام ندارند.

جان عمو! برای حرم، فکر آب کن

رفع عطش، ز عترت «ختمی مآب» کن

سقای تشنگان حريم خدا تویی

از بهر تشنگان حرم، فکر آب کن

ای یادگار فاتح خیبر! عنایتی

راه شریعه بسته بُود، فتح باب کن

چشمم به دست توست که دست خدا بُود

دستم به دامننت، هله! پا در رکاب کن

۱. سیدبن طاوس، اللهوف، ص ۱۱۲.

۲. علامه مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۴۲.

اصغر فسرده حال، به دامان مادر است  
رحمی به حال اصغر و حال رباب کن  
گر لحظه‌ای دگر نرسد، آب در حرم  
اصغر ز دست می‌رود اینک شتاب کن  
یا از فرات، جرعه آبی به او رسان  
یا طفل شیرخواره ما را به خواب کن

---

۱. همان، ج ۴۴، ص ۲۶۶.

۲. شیخ عباس قمی، منتهی الآمال، ص ۴۷۴.